

# بخش سوم

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

## گفتار یازدهم

### چگونه مجلس بنوب بسته شد؟

در این گفتار سخن رانده میشود از داستان  
بمباران مجلس شوری و آنچه پس از آن  
داستان در تهران رخ داد.

از روزیکه جنبش مشروطه خواهی در ایران آغاز گردید، محمدعلی-  
میرزا که آنزمان ولیعهد می بود روی دشمنی نشان داد. زیرا از  
آغاز زندقانی با فرمانروایی خود کامانه بار آمده و همیشه مردم  
را زیر دست خود دیده بود، و این بار دشوار می افتاد که مردم  
سری افزاند، و در برابر او ایستاده سخن از کشور و کارهای آن رانند، و خود کسی نمی-  
بود که معنی مشروطه یا سررشته داری توده را نیک بداند و از سودهای آن آگاه باشد،  
و بنام دلبستگی بکشور و نیرومندی آن از هوسهای خود چشم پوشد. یکمرد کوتاه اندیشی  
بیش نمی بود. از سوی دیگر روسیان که در دربار ولیعهدی دست میداشتند رشته اندیشه و  
سهشهای این دردست آنان می بود، که بدستگیری شاپشال او را بهر راهی می گردانیدند،  
و چون دولت روس با جنبش توده، چه در کشور خود و چه در ایران، سخت دشمن می بود،  
از ایتر و در این هنگام محمد علی میرزا را بخود نگزارده دشمنیش را بسا مشروطه بیشتر  
می گردانیدند. بویژه پس از آنکه پیمان ۱۹۰۷ را با انگلیس بستند و خود را دردست -  
درازی بشمال ایران آزاد دانستند، که چون جنبش توده را یک سنگی در پیش پای خود  
میپنداشتند برداشتن آن می کوشیدند.

گذشته از اینها محمدعلی میرزا بکیش شیعی و بکارهای بیمعنای آن، از روضه خوانی،  
و زیارت عاشورا و شمع بمسجدها بردن و مانند اینها، دلبستگی بسیاری میداشت و زش  
ملکه در این باره از او کمتر نمی بود، و همیشه کسانی از ملایان رویه کار بدربار و اندرون راه  
می داشتند، و چون پس از چند ماهی از آغاز مشروطه، ملایان از آن رو گردانیدند و جدایی  
میان کیش و مشروطه افتاد، این انگیزه دیگری بدشمنی محمد علی میرزا گردید

باری محمد علی میرزا از گام نخست با مشروطه بدخواهی مینمود و می کوشید، و چه  
هنگامیکه در تبریز میبود و چه پس از آنکه به تهران آمد، هر چند زمان یکبار نقشه ای  
برای برانداختن مجلس می کشید، و چنانکه یکایک نوشته ایسم در هر باره آزادبخواهان



پ ۱۷۷  
ستارخان گرد آزادی

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

تبریز را در برابر خود میدید. باز پسین نقشه او شورش استرداران و داستان میدان توپخانه بود که باز آزادیخواهان تبریز با يك شاهکاری از میدان بیرونش کردند. پس از آن محمدعلیمیرزا تا دیرزمانی، بخاموشی گراییده با مجلس رویه کاریهایی میکرد، و می توان گفت که از برانداختن مجلس نومید گردیده دیگر نقشه ای را دنبال نمیکرد. لیکن پیشامدهایی که یکی از آنها داستان بمباندازی و دیگری بد زبانیهای مساوات و دیگر روزنامه ها بود دوباره او را بتکان آورده باردیگر باندیشه برانداختن مجلس انداخت. بویژه که در این هنگام روسیان پاپیش گزارده چنین کاری را خواستار می بودند.

چنین پیداست که از دهه دوم خرداد ۱۲۸۷ (جمادی الثانی ۱۳۲۶) این گفتگودر میان محمدعلیمیرزا با سفارت روس و رییس بریکاد قزاق (کلنل لیاخوف) آغاز یافته است، و آنچه محمدعلیمیرزا را در این بساره پافشارتر گردانیده پیشامد خانه عضدالملک بوده. زیرا چنانکه گفتیم محمدعلیمیرزا آن نشستها را با انگیزش ظل السلطان و برای شاه گردانیدن او میسرمد. بگمان او در میان ظل السلطان و آزادیخواهان سازش پیدا شده که پادشاهی باو دهند، و اینست قاجاریان و اعیانها با عضدالملک در آن راه می کوشند. می توان پنداشت که روسیان برای پیشرفت خواست خود، این بدگمانی را در دل او پدید آورده بودند.

هرچه بود محمدعلیمیرزا در نقشه خود پافشار گردید. لیکن او از دو چیز می ترسید: یکی آنکه انگلیس و دولتهای اروپایی که ایران را يك کشور مشروطه شناخته بودند رنجیدگی نمایند و زیان بایراد بازکنند. دیگری آنکه آزادیخواهان سرکردگان را بیم دهند و از کوشش بزبان توده بازگردانند (چنانکه در داستان میدان توپخانه همین را کردند). روسیان بهر دو چاره نشان داده چنین نهادند که شاه چون مجلس را برانداخت يك آگهی پراکنده گرداند که آنرا بهر دستگیر گردانیدن چندتن تباهاکار کرده است و گرنه مشروطه را برینداخته است و سه ماه دیگر دوباره مجلس گشاده خواهد گردید. از آن سوی برانداختن مجلس بادست لیاخوف باشد که بریکاد قزاق را بکار اندازد، و بسربازان نیاز بسیاری نباشد.

این بریکاد قزاق تاریخچه ای میدارد که در اینجا فرصت گفتن نیست. این دسته سپاه از زمان ناصرالدینشاه بسادست سرکردگان روسی پدید آورده شده و از روز نخست کوشش رفته بود که سپاهیان چشم بسته فرمان از سرکردگان روسی برند و دلبستگی بایران و ایرانیکری در میان نباشد. از اینرو روسیان باین سپاه لگرم می بودند، و پیشرفت خواست خود را از دست آنان می ببوسیدند.

چنانکه دیدیم نشستهای خانه عضدالملک باین نتیجه انجامید که قاجاریان و آزادیخواهان بیرون کردن شش تن را که یکی از آنان امیربهدر می بود، از دربار خواستار گردیدند، روز سه شنبه دوازدهم خرداد (۲ جمادی اولی) عضدالملک همراه



پ ۱۷۸

این پیکره نشان میدهد بکدسته از سرکردگان قزاق را با لیاخوف و یکی از پسران محمدعلیمیرزا را (گویا محمدحسن میرزا باشد)

مشیرالسلطنه (سر وزیر نوین) بدربار بنزد محمدعلیمیرزا رفتند، و خواست قاجاریان و آزادیخواهان را باز نمودند. محمدعلیمیرزا بیدگمانی افزوده چنین پنداشت که خواست آنان دور گردانیدن پیرامونیان اوست که تنهایش گزارند و باسانی از مباحث بردارند. این بود بسیار بیمناک گردید. ولی چون ناگزیر می بود پذیرفت و چنانکه دیدیم فردای آنروز مشیرالسلطنه نوشته ای در همان زمینه بیرون داد و آزادیخواهان بشادی بزرگی برخاستند. ولی محمدعلیمیرزا از همان هنگام باندیشه چاره افتاده بهم سکالی شاپشال و لیاخوف چنین نهاد که از شهر بیرون رفته در باغشاه سپاه بسر خود گرد آورد، که هم خود را نگه دارد، و هم نقشه بر انداختن مجلس را بیابان رساند، و خواهیم دید که فردای آنروز از شهر بیرون رفت. بدینسان یکدوره نوینی برای کشاکش مشروطه و خود کامگی باز گردید که سیزده ماه کمابیش کشید و در میان خونهای بسیار ریخته گردید، و سرانجام محمدعلیمیرزا دست از پادشاهی برداشته خود را بکنار کشید. مادر این بخش داستان این یکدوره را هرچه گشاده تر خواهیم نوشت.

روز پنجشنبه چهاردهم خرداد (۴ جمادی الاولی) در تهران يك **بیرون رفتن محمد**  
**علیمیرزا از تهران** روز شگفتی بود در اینروز با ممدادان مردم تهران از خواب برخاسته بکارهای خود پرداختند. کسی بیم نداشته نمیدانست چه رو خواهد داد. ولی چون سه یا چهار ساعت از روز گذشت (ساعت هشت و نیم) ناگهان غوغای بزرگی از کانون شهر برخاسته در سراسر آن پیچید: یکدسته سربازان سیلاخوری پاچه ها را ورمالیده، آستین ها را بالا زده، فریادکنان و دادزنان، بیکبار از خیابان درالماس بیرون جستند، و در خیابانها باینسو و آنسو دویده آواز بکیر، ببند، راه انداختند. بهر کسی رسیدند زدند و یالختش کردند. گاهی نیز تیرهایی بهوا انداختند. پشت سر ایشان دو فوج قزاق سوار، تفنگها بر سر دست، با یکتوب همراه خود پدید آمده، تاختکنان راه بسوی دارالشوری پیش گرفتند، چنانکه هر کسی میپنداشت بکندن بنیاد مجلس می شتابند. در همان هنگام يك تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه را فرا گرفتند.

این غوغاها و تاختها که بیکدم روی داد مردم راهراسان گردانیده سراسر شهر را بجنبانید. در خیابانها هراس همگی را گرفته و هر کسی پی پناهگاهی می شتافت. دکانداران دکانها رامی بستند. شاگردان از دبستانها بیرون ریخته ترسان و لرزان بسوی خانه های خود می دویدند. درشکه ها تند کرده پروای رهگذران نمیداشتند و هر کسی می پنداشت جنگه آغاز شده بزودی آواز توپ و تفنگ از پیرامون مجلس خواهد برخاست. در گرما گرم این آشفتگی بود که نا گهان کالسکه شش اسبه شاهی از در الماسی بیرون شتافت، شاه درون کالسکه نشسته لیاخوف و شاپشال با شمشیرهای آخته بدست در چپوراست، و سوارگان قزاق در پس و پیش، باشتاب روانه گردیدند و چون بمیدان

توپخانه رسیدند بدست چپ پیچیده بخیبان فرما فرما (۱) و از آنجا بقزاقخانه (۲) درآمدند. قزاقان نوای «سلام» نواختند. ولی اینان جز اندکی درنگ نکرده دوباره راه افتادند. و از در شمالی بیرون رفته خیبانها را بشتاب در نور دیده خود را بیباغشاه رسانیدند.

آن دسته قزاقان که بسوی مجلس تاخته بودند از کنار مجلس گذشته و خیبان را تا آخر پیچیده از درون بیرون رفتند و پس از نیم ساعت از دروازه دیگر باز گشتند. کم کم آرامش پدید آمده سربازان و سوارگان و همه درباریان از هر کجا دسته دسته روی بیباغشاه نهادند. دکانها را که بسته بود دوباره باز نمودند.

شاه میخواست از شهر بیرون جسته در باغشاه لشکر بیاراید و به آسودگی با مشروطه نبرد کند. پس از ظهر دستخطی از شاه بیرون داده شد بدینسان:

و جناب اشرف مشیرالسلطنه چون هوای طهران گرم و تحملش بر ما سخت بود از اینرو بیباغشاه حرکت فرمودیم پنجشنبه ۴ جمادی الاولی عمارت باغشاه،

همانروز سیمهای تلگراف را پاره نمودند تا خبر شهرهای دیگر نتوانند رسانید سیم کمپانی که از آن انگلیسیان می بود آن را هم پاره کرده بگردن گرفتند که تا واوتش را بپردازند. نیز قورخانه و افزار جنگ را از شهر بیباغشاه کشیدند. پیدا میبود که نقشه بیمناکی در کار است و شاه آخرین زور خود را در بر انداختن مجلس بکار خواهد برد. هم پیدا می بود که همه سوگندها و پیمانها پشت پا زده و اینست شاپشال را که از دشمنان بزرگ مشروطه می بود و بخواهی عضدالملک و دیگران دوروز پیش او را با کسان دیگری از دربار بیرون رانده بود اکنون با شمشیر برهنه بپهلوی کالسکه شاهی انداخته است.

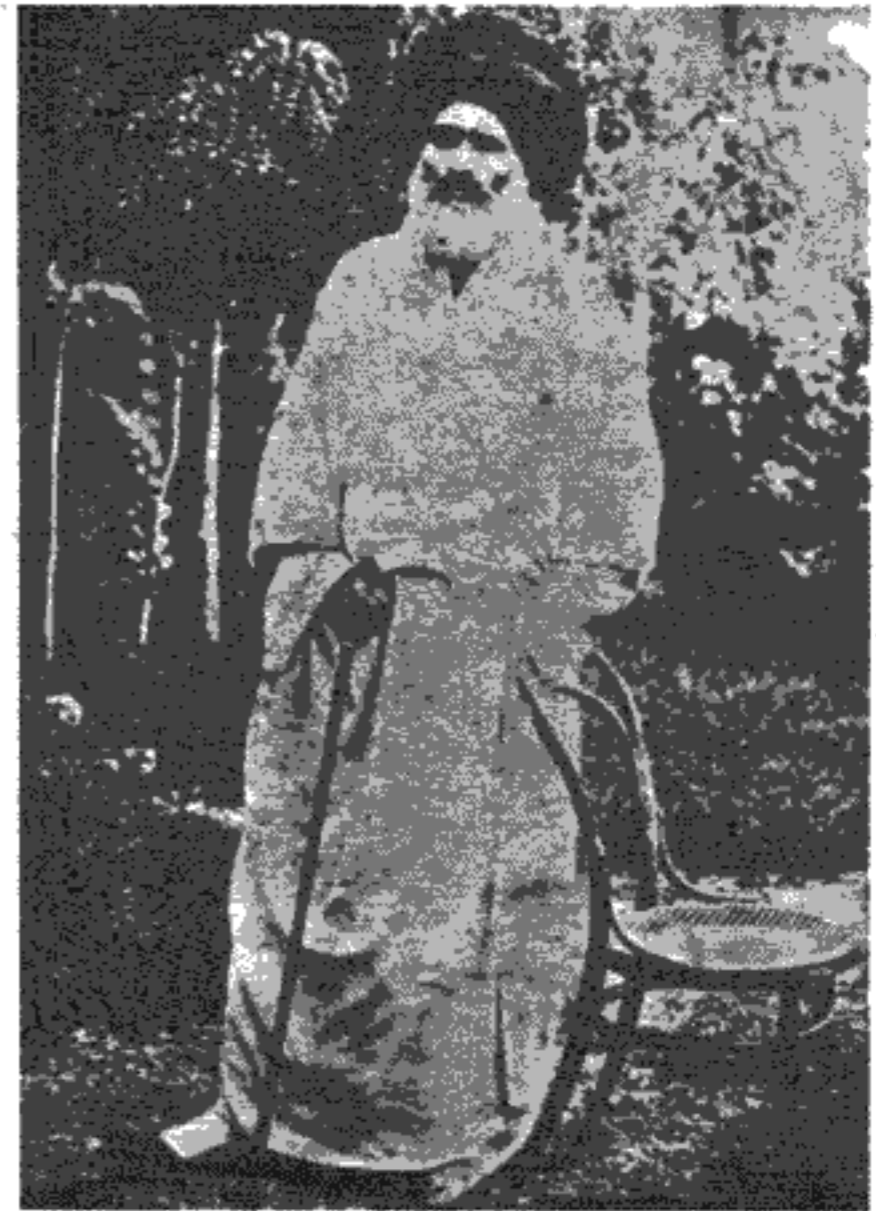
چون این غوغا در شهر پیچید، از همه جا کسانی از باشندگان انجمن ها، با افزار جنگ یا بادست تھی، بمسجد سهسالار شتافتند، و باز انبوهی پدید آمد. ولی چون دیدند گزند، در پیش رو نیست پراکنده شدند. اما مجلس، چون پسین همانروز بر پا گردید در برابر چنین پیشامدی بیک رفتار خشکی پرداخت، و من بهتر میدانم برخی از گفته های نمایندگان را در اینجا بیاورم:

«رییس - در جلسه قبل اینجا مذاکره شد که يك هیئتی از طرف مجلس مقدس بروند بخانه جناب آقای عضدالملک این هیئت رفته و معلوم شد تمام مقاصد امرا و وزرا را اعلیحضرت همایونی قبول فرموده و قتیکه جناب عضدالملک و آقای مشیرالسلطنه حضور مبارک اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده بودند این هیئت و کلا را اعلیحضرت همایونی خواسته بودند لهذا هیئت مزبور هم از آنجا بحضور همایونی شرفیاب شده بی نهایت اظهار تشکر از این رفیع غایله نموده اند و دیروز هم جناب مشیرالسلطنه بدربار رفته مشغول تنظیم امورات بودند و بوزیر دربار هم پیغام داده شد که بروند بدربار مشغول

(۱) خیابان سپه امروزی.

(۲) همانجا که امروز کاخ وزارت خارجه و باغ ملی برپاست.

تنظیم در بارشوند و امروز صبح هم موکب همایون بجهت سیاحت بیباغشاه تشریف فرما شدند گویا زمان تشریف فرمایی از سربازهای سیلاخوری بعضی حرکات ناشایست بروز کرده که کسبه میخواستند آنکس را ببندند و اینجا اطلاع حاصل شد بتوسط تلفون غدغن شد که بازارها را ببندند بجهت آنکه مسئله مهمی نبوده و وقوع اینحرکات مورد اعتنا نیست که داکین بسته شود و بعد جناب مشیرالسلطنه را هم که برحسب دستخط اعلیحضرت همایونی رئیس الوزرا هستند ولی هنوز در مجلس معرفی نشده اند و روزشنبه با هیئت منتخبه خودشان در مجلس مقدس معرفی خواهند شد بمجلس احضار شدند درباب



پ ۱۷۹

شادروان بهبهانی

نظم شهر با حضور حکومت و رئیس اداره نظمیّه مذاکرات لازمه بعمل آمده قرار شد که سیصد نفر از قوج و صد نفر قزاق در تحت اداره نظمیّه باشند که شهر را کاملاً منظم بدارند و راه شمیران را هم قرار شد بسردار فیروز سپرده شود که آنخط را در کمال امنیت حفظ کند چون این خبر اهمیت پیدا کرده بود لهذا محض اطلاع آقایان و کلاه محترم تفصیل را اظهار داشت که مسبوق شده و بدانند مسئله اهمیتی نداشته .

حاج سید باقر - این سربازهای سیلاخوری مگر صاحب منصب ندارند که در این شهر اینطور حرکات وحشیانه کرده مردم را متوحش می کنند و صاحب منصب آنها مسئول نیست ؟ رئیس - در خصوص این مسئله هم بجناب رئیس الوزرا و وزیر جنگ اظهار شد که چرا این سربازان بواسطه بروز اینگونه حرکات مردم را متوحش میسازند ؟ جواب گفتند که میرویم در این باب تحقیق کرده آنها را بمجازات میرسانیم و من بعد صاحب منصب آنها را مسئول قرار میدهم که دیگر اینگونه حرکات از آنها بروز نکند .

ببینید چگونه خودشان را دست می انداختند ! آنها کارشکنی های آشکار را بروی خود نیاورده از اینکه شاه چند روز پیش از آن بدروغ درخواست هایی را پذیرفته بوده سپاسگزاری می نمودند .

شب همان روز امیر بهادر از سفارت روس بیرون آمده او نیز بیباغ شاه شتافت ، و بازارشته کارها بدست گرفت .

آدینه و شبیه با آرامی گذشت . شاه و درباریان با آمادگی می پرداختند . ولی مجلس بیش از این کاری نمیکرد که آزاد بخوانان را آرام گردانیده از هر کوشش باز میداشت ، روز یکشنبه هفدهم خرداد ( ۷ جمادی الاولی ) دسته ای از قاجاریان خانه عضدالملک همراهِ خود او بیباغشاه رفتند . محمد علی میرزا همان روز پنجشنبه که در بیباغشاه استوار گردید عضدالملک را بدانجا خوانده چنین گفته بود : ما که درخواست امیران و وزیران را پذیرفتیم و کسانی را که آنان میخواستند از دربار بیرون کردیم دیگر بهره چه در خانه شما فراهم نشسته اند ؟ .. چنانکه شیوه نوکرست بدربار بیایند و از ما نوازش یافته ایمن گردند . عضدالملک چون بخانه برگشت چگونگی را با قاجاریان و دیگر ن بعیان نهاد و آنان بر رفتن خرسندی نمی نمودند ، و گفتگو همچنان در میان میبود تا امروز چند تنی را از سران برگزیدند و با عضدالملک بیباغشاه فرستادند .

اینان بتزد شاه رفتند ، و سخنانی که گفتند و شنیدند ما نمیدانیم . ولی چون بیرون آمدند و میخواستند از باغ در آیند ناگهان قزاقان گردشان را گرفته سه تن را که جلال الدوله ( پسر ظل السلطان ) و علاء الدوله و سردار منصور باشند دستگیر کردند . عضدالملک هر چه کوشید و میانجیگری کرد سودی نداد و خود نیز با ایشان بماند .

همانروز تلگرافخانه را که در دست سردار منصور می بود شاه پول گزافی از مخبر - الدوله گرفته باو داد ، و پولها را بسربازان و قزاقان بخشید . فرمانروای تهران که

میرزا صالح خان باغمیشه‌ای (وزیر اکرم) می بود او را برداشته مصطفی خان حاجب الدوله را گذاشت . همان روز توپهایی نیز بیرون دروازه کشیدند . از آنسوی چون هنگام پسین مجلس برپا گردید مشیرالسلطنه با وزیران نوین با آنجا درآمده کابینه را بدینسان شناسانید: مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، مستوفی الممالک و وزیر جنگ ، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه ، صنیع الدوله وزیر مالیه ، مشیرالدوله وزیر علوم ، مؤتمن الملک وزیر تجارت ، محتشم السلطنه و زیر عدلیه (ولی چون او در ارومی می بود بایستی دستیارش بکارپرداز)

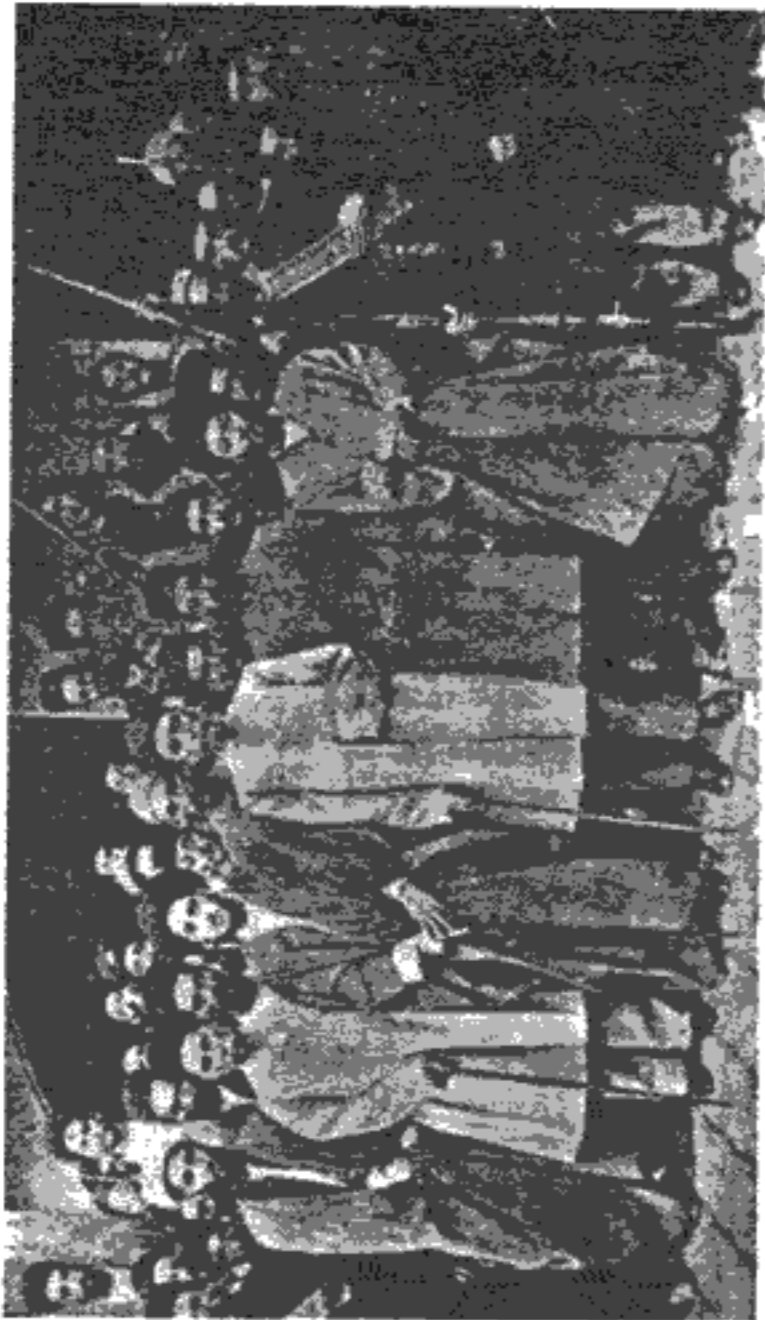
شکفت بود که نمایندگان نپرسیدند : این کابینه بمجلس شناسانیدن چیست و آن توپ بدروازه ها کشیدن چه؟ . تو گویی در پارلمان انگلیس نشسته بودند که خونسردانه کابینه را پذیرفته گفتگودر پیرامون پرگرام دولت بمیان آوردند .

فردا دوشنبه قزاقان در شهر بگردش می پرداختند، و چون تپانچه «راه نجات» یا تفنگ همراه کسی می دیدند از دستش می گرفتند. امروز جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور را همراه قزاقان روان مازندران گردانیدند . نیز دستخطی از شاه ، زیر عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» چاپ کرده در شهر پراکنده کردند که می باید گفت «آگهی جنگ» با مجلس و مشروطه می بود و ما اینک آنرا در پایین می آوریم :

### راه نجات و امیدواری ملت

«ملت قدیم قوم ایران فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند ، بود که دولت شش هزار ساله ایشان پای مال هوی و هوس مشتی خائن خود غرض خود خواه که بکلی از شرف ملیت دور و از حیثیت انسانیت مهجورند گردد البته راضی ، نخواهند بود که بدبختانه دستخوش خیالات فاسده دزدان آدمی کش شوند یکی ، بطمع وزارت و دیگری بخيال ریاست بعضی بملت جلب فائده برخی بواسطه کسب ، تسلط و اقدام بامور نامشروع ساده لوحان بیچاره را بمنابین مختلفه هر ساعتی بزبانی و هر روزی بیبانی فریفته آنان را آلت کار و ایادی اعتبار خود قرار دهند بعموم فرزندان ، خود اعلام مینماییم که در اینصورت چندی نخواهد گذشت از دولت و ملت جز اسمی ، باقی نخواهد ماند و بکلی رشته قومیت و قوای مملکت از هم گسیخته خواهد شد چنانچه ، بسالهای دراز و اتلاف نفوس صنایع مملکتی و عقلائی ملت از عهده اصلاح آن نتوانند ، برآمد بدیهی است اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایون مادر این مدت تاجه پایه در ، پیشرفت مشروطیت و آسایش و صلاح حمال مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی ، فروگذار نفرمودیم هرچه گفتند شنیدیم و هرچه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و انعامش نمودیم چه عهد ها بستند که نشکستند چه پیمانها که پیاپان ،

و نه بردند آیا دیگر از برای شما شبهه باقی مانده که معدودی مفسدین قصدی جز خراب کردن خانه شما ندارند آیا نمیدانید که نمیخواهند رابطه اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند صراحتاً بشما میگویم که بهیچوجه من الوجوه ممکن نیست بیش از این ، دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مفرضین صرف نظر فرماییم ،



پ ۱۸۰

این پیکره نشان میدهد یکدسته از سران اسلامیه را، آنکه در میانه چوب بدست ایستاده مقتدر الدوله و در دست چپ او میر هاشم و پس از وی رحیمخان است . در دست راست مقتدر الدوله تقیخان رشیدالملک و پس از او حاجی میرمناف ، و پس از او سرغام است .

« و این حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فشار ظلم مفسدین ،  
 « ایران خراب کن بگذارم ایران بطوریکه دستخط فرموده و بموم دول اعلان فرموده -  
 « ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است و کلا و مجلس شورای ملی ،  
 « در کمال امنیت و قدرت بشکلی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد ما هم ،  
 « جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان جاهد و سعی تجار و کسبه رعایا ،  
 « عموماً در امان و بکار خود مشغول مفسدین بی هیچ قبول و واسطی مخدول و منکوب هر ،  
 « کسی از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد البته ملت نجیب ،  
 « ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیوة بخش شاهانه را شایسته هر گونه تشکر ،  
 « دانسته مقاصد حسنه ما را در نظر داشته و بهیچوجه از همراهی فروگذار نخواهند نمود ،  
 « (محمد علیشاه قاجار)»

سیمهای تلگراف را که پاره کرده بودند مخبرالدوله دوباره بست و این راه نجات، یا «آگهی جنگ» را بهمه شهرها رسانید، که در همه جا فرمانروایان آنرا بچاپ رسانیده در شهر پراکندند. پیش از آن در شهرها آگاهی از چگونگی نمی بود. این یکی از نافعیهای مجلس بود که با آنکه از دو سه هفته پیش، نشانه هایی از این بدخواهی دربار، در بیرون پدیدار می بود خود را بنافهمی زده پروا نمیکرد و بشهرها آگاهی نمی فرستاد. بلکه چنانکه دیده ایم با فرستادن تلگرافهای سپاسگزاری آنان را می فریبید، سپس چون شاه بیاعشاه رفت و پرده از کار برخاست باز بشهرها آگاهی نفرستاد تا سیمهای تلگراف بریده شد. این بود در شهرستانها مردم نا آگاه ماندند، تا روز سه شنبه این راه نجات بآنها رسید.

همان روز دوشنبه بهبهانی و طباطبایی تلگرافی برای تبریز و دیگر شهرها نوشتند که چگونگی را آگاهی دهند و یآوری خواهند، و چون دسترس بتلگرافخانه تهران نمیداشتند، آنرا با دست دوتن از مجاهدان گیلان بقزوین، بنزد میرزا حسن رییس - المجاهدین فرستادند که از تلگرافخانه آنجا بشهرها رساند، و اینان باشتاب روانه گردیده یکروز بقزوین رسیدند، و میرزا حسن نوشته دو سید را با تلگرافی از خود بشهرها رسانید. ولی پیداست که این دیرتر از نجات رسید. اینک تلگراف دو سید را در پایین می آورم:

« خدمت علمای اعلام و حصون اسلام انجمن ولایتی و سایر انجمنها تبعید چند نفر ،  
 « از دربارها از قبیل امیربهدر که از اول مشروطیت بشدت مشغول افساد و اخلال روابطه ،  
 « بین ملت و سلطنت بوده دست فسادشان بدامن خارج دراز گشته استقلال مملکت را ،  
 « در معرض خطر عاجل گذاشته بانواع وسائل مناسبه از حضور همایونی استدعا شده بود ،  
 « چند روز قاطبه امرا و سرداران در منزل حضرت اشرف عضدالمک متحصن و تبعید آنها ،  
 « را از دربار استدعا نموده و قبول شد ولی بازار قوه بفعل نرسید روز پنجشنبه اعلیحضرت ،  
 « بصورت خیلی موحشه بگفتند بیاعشاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی ،

« در آنجا تشکیل داده دیروز یکشنبه در موقع شرفیابی چند نفر از سران امرا را امر ،  
 « بتوقیف فرموده بیرون دروازه ها توپ گذاشته از حالت حاضره موحشه خیلی اهالی ،  
 « مشوش سیمها مقطوع اقدامات درباریان کلیناً بانهدام اساس مشروطیت و مجلس ،  
 « قریب وقوع (عبدالله الموسوی بهبهانی) (محمد بن صادق طباطبایی)»

چنانکه در راپورت های لیاخوف خواهیم دید، در همین روز دو شنبه ( که ۲۶ مای روسی می بود ) محمد علی میرزا اورا بیاعشاه خواسته باز پس اندیشه خود را در باره پذیرفتن پیشنهاد روسیان و سپردن کار بدست لیاخوف آگاهی داد.

روز سه شنبه نوزدهم خرداد ( ۹ جمادی الاولی ) انجمنهای تهران بجوش و جنب پرداخته باز بمدرسه سپهسالار آمدند. نخست انجمن شاه آباد که از انجمنهای بزرگ و بنام می بود با افزار جنگ و رده و شکوه آمده سپس انجمن های دیگر پیروی نمودند، و هر انجمنی یکی از حجره ها را گرفته لوحه خود را بر در آن آویخت. روز نامه مجلس می نویسد: یکصد و هشتاد لوحه بشمار آمد. از اینجا توان دانست که چه انبوهی در میان می بوده. از حیاط مدرسه دری بهارستان باز کرده بودند و هر دو حیاط پر از آدمی می بود، و بشیوه همیشگی ملك المکلمین و سید جمال و دیگران بمنبر رفته بمردم گفتار می راندند و باز سخن از شکسته شدن قانون اساسی بمیان آورده خرده ها بشاه می گرفتند.

چهارشنبه و پنجشنبه بدینسان سپری گردید. اینان در مدرسه و بهارستان در کار شور و خروش می بودند، و از آنسوی فزاقان همچنان در شهر گردیده بدست هر که افزار جنگ می دیدند می گرفتند و بدین دستاویز آزار بمردم رسانیده چه بسا جیبها و بنلها را تهی می گردانیدند. شاه ولیاخوف بسیج کار خود می کردند. از اینسو مجلس با خون سردی روز گزارده بیکرشته گفتارها و بیامها بس می کرد.

روز آدینه بیست و دوم خرداد ( ۱۲ جمادی الاولی ) غلامرضا خان سرهنگ فزاقخانه از سوی شاه بمجلس آمده چنین پیام آورد: « گرد آمدن انجمنها در مدرسه و بهارستان نیکی نمیدارد. بویژه که پاره جوانان افزار جنگ همراه می دارند. آنان پراکنده شوند تا ما خودمان با مجلس گفتگورا دنبال نموده بپایان رسانیم، و در همان هنگام با دستور شاه توپها بدروازه های دوشان تپه و شمیران گزارده گردید.

این پیام و توپ کشی هنایش شگفتی کرد، و در زمان بهبهانی و طباطبایی و تقیزاده و ممتازالدوله و مستشارالدوله و دیگران بمدرسه شتافته از مردم خواستار پراکندگی شدند. مردم نپذیرفته بنوعا برخاستند. بهبهانی نیز دودل گردید. لیکن تقیزاده ایستادگی کرده چنین وانمود که رازهایی در کار است، و از همراهی بود مردم را از آنجا پراکند. تنها از هر انجمنی یکی دوتن بهر نگهداری کاجال و افزار بازماندند.

این کار، توده آزادبخواهان را سرافکننده و نومید، و دشمنان را پسرزنش و نکوهش دلیر گردانید. همان شب یوزباشی مهدی که از پیشگامان آزادی بوده، و در زمان سرزیری عین الدوله آسیب و گزند سخنی از دست دولتیان کشیده بود، (۱) از بس ترس و نومیدی، تریاک خورده خود را کشت، و نخستین قربانی دورنگی نمایندگان او بود. این پراکندن مردم جز از راه درماندگی نبود. مجلس را در این هنگام سرکلافه را گم کرده نمیدانست چه کند. ولی نمایندگان شکستی بخود راه نداده، آنرا یک شاهکار سیاسی وانمودند: «ملت را آنارشویست قلم داده بودند میخواستند میان ملل متمسکانه بدنام سازند. حال دیگر نمیتوانند کاری کنند. ملت مظلومیت خود را بمال اثبات نموده» (۲)



پ ۱۸۱

علی مسیو با دوپسرش (حاجی خان وحسن)

- (۱) داستان او در صفحه های ۸۶ و ۹۰ بخش یکم خوانده شود.  
(۲) جمله هایست که تفی زاده گفته است.

با این فلسفه باقی دل‌های خود را شاد گردانیدند. در روزنامه مجلس جمله های شکستی می نویسند که می باید در اینجا بیاورم:

«متفرق شدن عموم انجمنهای ملی روز جمعه ۱۲ شکست فاحشی بمفسدین بی ایمان»  
«داد و سدی بسیار محکم جلو شرارت و فساد کشید. زبان بدخواهان که نسبت های تنگین»  
«داده و شورش طلب فتنه جوشان می گفتند بسته گردید و بر دوست و دشمن معلوم شد که»  
«ملت سر بلوا و آشوب ندارد و با شتم و استعمال قوه کار نمیکند بلکه همان قسم که»  
«از روز اول بگریه و زاری حقوق مسلوبه خود را خواسته و گرفته اند بعد از این نیز»  
«تغییر مسلک نداده و با مظلومیت و افتادگی از بزرگان خود و شخص اعلی حضرت جبر»  
«کسور وارده برده اصل از قانون اساسی را مسئلت دارند ...»

ما که راپورتهای لیاخوف را در دست می داریم نیک میدانیم که شاه و او چه ارجی باین پراکنده شدن مردم میدادند. چرا بایستی ندهند؟! .. اگر این پراکنده شدن نبود و مجلس اسنوار ایستاده بسیج افزاری کردی آزادبخواهان بدلیبری افزوده روز بروز شماره جنگجویان بیشتر شدی. پاره ای از روی غیرت و مردانگی و پاره ای بآرزوی نام و آوازه تفنگ برداشته آماده کار شدند، چه بسا که کسانی از دولتیان باینسو گراییدندی چه بسا که شاه و لیاخوف کار را دشوار دیده از دنبال کردن نقشه خود باز ایستادندی. از کجا که خواست آنان از این پیام فرستادن و توپ کشیدن آزمایش نمی بوده که چون آن پراکنده شدن را دیده اند بدلیبری افزوده اند؟! .. از کجا که در میان سران آزادی کسانی با دربار راه نمیداشتند و این پراکندن مردم را بسود دربار نمیکردند؟! .. هر چه هست این یک لغزش و ناهمپی از سران مشروطه خواهی بود.

چنانکه گفتیم در اینمیان محمد علی میرزا با لیاخوف و سفارت روس راپورتهای لیاخوف گفتگو را دنبال می کرد و لیاخوف و کارکنان سفارت چگونگی را به پترسبورگ و تفلیس (که کانون لشکری قفقاز در آنجا میباشد) راپورت می فرستادند و پاسخ می گرفتند، و چون چهار تا از راپورتهای لیاخوف بدست افتاده و در دسترس ماست و اینها گذشته از آنکه خود یکسند تاریخی و سیاسیست، چگونگی نقشه را نشان می دهد. دوتای آنها را که یکی در نوزدهم خرداد و دیگری در بیست و سوم آن (۲۷ و ۳۱ مای روسی) فرستاده شده و خود درباره این گزارشهاست در پایین می آورم.

چنانکه دیده می شود این راپورتهای نهانی بوده، و اینکه بدست افتاده یک داستانی میدارد: پانوف بلناری که از آزادبخواهان روسپان می بود و سپس در ایران بازادبخواهان و شورشیان ایرانی پیوست و مانامش را در جای خود خواهیم آورد، اینزمان بنام نماینده روزنامه «رج» روسی در تهران می زیست و بنزد لیاخوف آمد و رفت می کرد، از این راپورتهای آگاهی یافته و از هر راهی که بوده نسخه های آنها را بدست آورده و در زمان بنزد یکی از انگلیسیان که در پترسبورگ میزیسته فرستاده، و آن انگلیسی اینها را بزبان خود ترجمه کرده نسخه های آنها را بلندن بنزد پروفیسور براون فرستاده، و



چون براون و بکدسته از مردان سیاسی انگلیسی ، باخشیج رفتار دولت خودشان ، از آزادی ایران هواداری نموده باین رفتار روس در ایران خرده گیری مینمودند ، آنها را دستاویز خوبی برای خود دانسته بیدرنگ پراکنده گردانیده اند . سپس براون هر دو از روسی و انگلیسی آنها را در کتاب خود « شورش ایران » بچاپ رسانیده . نیز شیخ حسن نامی از تبریزیان در کیمبرج آنها را بفارسی ترجمه کرده و بروزنامه شمس در استانبول فرستاده که روزنامه های دیگر فارسی از آن گرفته اند . سپس نیز بکتن از آزادیخواهان روس بنام « م . پاولویچ س . ایرانسکی » نسخه روسی آنها را در یک روزنامه نهانی روس پراکنده گردانیده ، و در نتیجه این دولت روس ناگزیر گردیده که آنها را دروغ ساخته بشناساند . ولی پیداست که این جز از راه ناچاری نبوده . هر چه هست ما هر چهار راپورت را در چند زبان در دست می داریم و فارسی آنها را از روی ترجمه شیخ حسن خواهیم آورد . در اینجا دوتا از آنها را می آوریم :

### محرمانه راپورت نمر ۵۹

« جناب جلالتمآبا در بیست و ششم مه روسی (هشتم ژون فرنگی) اعلیحضرت شاه ، مرا با ترجمان اول سفارت بیباغ شاه دعوت کرد و با تقریرات دوستانه موافقت خود ، را به تکلیف سابق ، که پیش جنابعالی عرض کرده ام بشرط تدبیری که تخلیص گریبان ، از اعتراض دول اروپا بجهت تبدیل کردن حکومت مشروطه باستبداد قدیمی ممکن ، باشد بیان کرد و منضمّاً بموافقت خود گفت که خواهش اینست که هر قدر ممکن است ، خونریزی کمتر باشد ولی من باین خواهش اوجسارت کرده در جواب گفتم که خونریزی ، در این جنگ مجبوری و ضروریست . چون از باغشاه برگشتیم من وترجمان مذکور ، همانشب در سفارت ترتیبی بجهت معامله آینده با آشیانه دزدان که در این شهر با ، طنطنه عظیم مجلس نامیده میشود معین نمودیم در این ترتیب که يك اساسی است از ، برای اجرای کارهای آتیه اول قراری که داده شد این بود که تا دم آخر باید مجلس ، و طرفداران او را بکلی غافل کرده و بسفارت نیز نباید گذاشت خبری معلوم شود تا ، یکدفعه کار را بمخالفت کشانده و باستعمال قوه مرتبه عسکریه آشیانه دزدان و رشوه ، خواران را خراب و حامیانش را که مقاومت و ممانعت کنند بکشیم و آنها را هم که زنده ، مانند در عدلیه محکوم و با جزاهای بسیار سخت مجازات دهیم چون حال تمام مأمورین ، و شاه در دست است که همیشه در هر کاری اعم از اینکه خوب باشد یا بد مسامحه و ، عیب جویی کرده و باین جهت تمام کارها را ناتمام میگذارند لارم دیدیم که بعد از آنکه ، ترتیباتی که معین کردیم قبول شد از طرف شاه بخود من آزادی تامه در اجرای کار ، داده شود چنانچه مجبور نباشد که امر احدی را در این کار قبول کرده باشم ولو ، از هر که صادر شده باشد تا اینکه کار بکلی تمام شود اگر چه از اوامر سابق و تعلیماتی ،

« که جناب جلالتمآبا عالی داده اید موقع و حدود قوت بنده کاملاً معلوم است ولسی باز ، جسارت کرده واستدعا میکنم که حدودات مداخله بنده را در این کار که در دست دارم غیر از ، خدمات سری که در موقع خواهم کرد معین فرمایید . وقتی که ترتیبات کار را معین ، کرده ایم از طرف سفیر و شاه تصدیق شد صورت او را بدون تأخیر بجناب جلالتمآبا ، عالی میفرستم . منتظر اوامر عالی . کولونل و . لیاخوف . طهران - ۲۷ مه (روسی) ، نهم ژون فرنگی ۱۹۰۸ء .

### محرمانه راپورت نمر ۶۰

« جناب جلالتمآبا ترتیباتی را که از طرف بنده و ترجمان اول سفارت معین شده ، بود سفیر بعد از آنکه اجمالاً با پترسبورغ مخایره کرد و از پترسبورغ هم با تبدیلات ، خیلی مختصر تقریباً بدون اینکه اعتراضی بکنند صلاح دیده قبول کردند اما شاه مانند ، يك ایرانی بسیار تردد کرد میترسید از اینکه خونریزی خواهد شد بنا کرد بعضی ، و تصورات بیجا کردن یعنی صلح و غیره چون این را دیدیم مجبور شدیم که وسیله قطعی ، و آخری خود را بکار ببریم که این ترتیبات از طرف دولت روسیه قبول و بهترین ترتیبات ، برای حال حاضر ملاحظه شده است اگر شما قبول نکنید دولت روسیه دیگر بهیچوجه ، از شما حمایت نخواهد کرد و هر چه هم بعد از این بشما واقع بشود خود را ، مسئول نخواهد دانست وسیله قطعی ما بسیار مهم و مسئله مؤثر بود شاه بالطبع بدون ، تأخیر قبول کرد و آزادی کامل نیز بجهت اجرا و اتمام کار داد اساسی این ترتیبات ، بقرار ذیل است :»

« اول - با پولی که از طرف سفارت و شاه داده خواهد شد رشوت دادن بوکلای ، مهم مجلس و وزرا که در جلسه آخری ترتیبی را که بایشان داده خواهد شد قبول ، و بروفقش عمل کنند .»

« دوم - تا دقیقه آخر یعنی حاضر شدن کلیه ترتیبات بطور دوستانه با مجلس ، رفتار نمودن و چنین وانمود کردن که شاه با مجلس صلح کند و همچنین داخل مکالمه ، صلح شدن شاه با مجلس .»

« سیم - سعی کردن بارشوت یا وسایل دیگر بجهت خارج کردن مردمان مسلح ، از مجلس و مسجد و انجمنهای نزدیک .»

« چهارم - اقدامات کردن که رؤسای انجمنها را با رشوت و غیره با خود ، طرفدار نموده تا در روز موعود اعضای انجمن خود را نگاهداشته و نگذارند ، بیرون بروند .»

« پنجم - يك روز پیش یا در روز اجرای کار فرستادن قزاقها با تبدیل قیافت به مجلس ، و مسجد تا از آنجا بهوا شلیک نموده و هم بهانه برای هجوم و خراب کردن مجلس بدست ،

- « بدهند وهم کسانی را که در مجلس و مسجد مقاومت خواهند کرد بکشند . »  
 « ششم - کمال دقت و جهد کردن برای اینکه مبادا کسی بسفارت دول اروپا خاصه ،  
 و انگلیس داخل شود ،  
 « هفتم - وقتیکه تمام ترتیبات حاضر شد در يك روز معینی مجلس و اطراف او ،  
 را با قزاق بریکاد و توپ محاصره و خراب کردند و کشتن کسانی را که در مقابل ،  
 مقاومت کنند .  
 « هشتم - تسلیم کردن خانهای رؤسای مشروطه طلبان و وکلای بعد از تخریب ،



پ ۱۸۲

میرهاشم باضرفام و برادرش سامخان

- « مجلس سرباز و عوام ناس که غارت کنند . »  
 « نهم - گرفتار کردن رؤسای مشروطه خواهان و وکلای طرفداران مجلس را ،  
 « و بدار زدن و نفی کردن آنها نظر با اهمیت موقع و شخصی ایشان . »  
 « دهم - بجهت آسوده کردن خیال جمهور و دول اروپا اعلان کردن که مجلس دوباره ،  
 « باز خواهد شد . »  
 « شاه موافقت خود را باین ترتیبات بیان کرد . و گفت بهتر است که سرباز و سوار ،  
 « ایرانی هم در این کار اشتراک بکنند ولی بنده بملاحظه اینکه اینوقت برای بریکاد قزاق ،  
 « بهترین اوقات است که وظیفه حقیقی خود را از پیش برده و رسوخ کامله خود را در حیات ،  
 « سیاسی دولت ایران محکم و اجرای خیالات آینده را آسانتر کنند قطعاً و مصراً رد کردم . »  
 « اما در خصوص مداخله شخصی و فعلی بنده در روز یومباردمان ( توپ بستن ) سفیر راضی ،  
 « نمیشد و میترسید که دول سائره اعتراض کنند ولی بنده امر جناب جلالتمآب عالی ،  
 « را در نظر داشتم و بملاحظه اینکه کار را بدست افسرهای ایرانی ندم ( اگرچه افسرهای ،  
 « ایرانی قزاقخانه صداقت خالصانه بروسیه دارند ولی هرچه باشد باز هم ایرانیند ممکن ،  
 « است که در موقع اجرای کار حسیات ملی آنها را مانع شده و کار را بکلی خراب کنند ) ،  
 « بمداخله شخصی و فعلی خود قرار دادم من جناب جلالتمآب عالی را امنیت کامله میدهم ،  
 « که در بریکاد قزاقخانه که در دست بنده است افسر و غیر افسران نظام و صداقت مخصوص ،  
 « بجهت کار دارند . »  
 « در صورتیکه مسامحه از خارج ظهور نکند موفقیت کار را مسئول منتظر اوامر ،  
 « عالی - ۳۱ مه ( روسی ) کولونل . و . لیاخوف ،

مجلسیان که انجمنها را پراکنده گردانیدند امید می بستند که محمد

**خواستن محمد**      علی میرزا از خشم و تندی کاسته نرمرویی خواهد نمود . لیکن او  
**علیمیرزا هشت**      بکستاخی افزوده فردای آنروز بیرون کردن هشت تنی از سران  
**تن را**              آزادی را خواستار گردید . خواستش بیرون کردن آنها از ایران

و یا سپردن بدست او میبود از آن هشت تن یکی میرزا جهانگیر  
 خان مدبر صور اسرافیل ، دیگری سید محمد رضای شیرازی مدیر مساوات ، دیگری  
 ملك المتكلمين ، و دیگری سید جمال واعظ ، دیگری بهاء الواعظین ، دیگری میرزا  
 داود خان بود . اما دوتن دیگر را شناخته ایم .

در روزنامه صور اسرافیل همیشه سخنان تندى نوشته میشد و از شاه و درباریان نزدیک  
 بدگویی فراوان میرفت . این روزنامه از شاپشال نکوهش دریغ نگفته او را « جهود ،  
 میخواند . این بدگوییها بیشترش از آن میرزا علی اکبرخان دهخدا میبود . ولی چون یکی  
 از دوتن دارنده روزنامه میرزا جهانگیرخان میبود گناهها همه بگردن او می افتاد ، و  
 خواهیم دید که جوان غیرتمند قربانی این راه گردید .

سید محمد رضا را نوشته‌ایم که مرد خیره رویی میبود و در روزنامه‌اش همه گونه سخنان تند مینوشت. داستان لویی شانزدهم پادشاه فرانسه را یادآوری کرده محمد علی میرزا را بیم میداد. گذشته از همه اینها چون در یکی از شماره‌های روزنامه‌اش پرده دری بسیار کرده بود محمد علیمیرزا از عدلیه دادخواهی کرد، ولی سید محمد رضا گردن کشی کرده بدادگاه ترقی و بلکه يك شماره از روزنامه خود را (شماره ۲۲) ویژه ریشخند و بد نویسی بدادگاه گردانید. سپس بيك رفتار بیشرمانه‌تری برخاسته بدکاریهایی بنام محمد علی میرزا و مادرش ام‌الخاقسان بروی چلوار بزرگی نوشته ببازار فرستاد که



پ ۱۸۳

( شجاع نظام مرندی با پسر خود (موسی‌الرضا) )

مردم گواهی خود را در پای آن بنویسند و مهر کنند. در میان آزادیخواهان اگر کسانی شایسته کشتن میبودند نخستینشان این مرد را باید شمرد.  
ملك المتكلمين چون یکی از سخنرانان توده بشمار میرفت ناگزیر در میان گفته‌هایش از محمد علیمیرزا نکوهش دریغ نمیداشت. لیکن ما پرده دری از او سراغ نمیداریم. همانا کینه محمدعلی میرزا از جای دیگر می‌بوده: پیش‌ازسالهای مشروطه ملك المتكلمين



پ ۱۸۴

( این پیکره نشان میدهد مظفرالدینشاه و عین‌الدوله را در اوایل مشروطه )

بگردستان رفته زمانی در دستگاه سالارالدوله بسر میبرد. سپس چون عینالدوله در زمان صدراعظمی خود با محمدعلیمیرزا دشمنی نموده میخواست او را از ولیعهدی برانداخته دیگری را از پسران مظفرالدین شاه بجای او گزارد، سالارالدوله ملک را روانه تهران میگرداند که در آن باره بکوشد. این بود ملک در تهران نماینده‌ای از سالارالدوله میبود. ولی چون جنبش مشروطه بمیان آمد او نیز همراهی نموده سالارالدوله را فراموش گردانید. لیکن محمدعلی میرزا کینه او را فراموش نکرد. بود.

در باره سید جمال همین را باید گفت. او نیز از سخنرانان توده ولی پرده در نمی‌بود. بیشتر سخنان او را در روزنامه ویژه‌ای بنام «الجمال» چاپ کرده‌اند و مادر آنها گفته‌های زشتی نمی‌یابیم. در اینجا نیز انگیزه چیز دیگر می‌بوده؛ سید جمال با همه رخت آخوندی و پیشه واعظی باسلام و بنیاد گزار آن باور استواری نمیداشته، و این را گاهی در نهان باین و آن می‌گفته. از اینرو نامش به بیدینی در رفته و این محمدعلی میرزا را به کشتن او گستاخ میگردانیده. بویژه که خود یکی از بنیاد گزاران مشروطه بشمار میرفت و راستی آنست که زبان او در پیشرفت جنبش بسیار کارگرافتاده بود.

بهاء الواعظین نیز از سخنرانان شمرده میشد و چنانکه گفته میشود در منبرها پرده‌داری هم میکرد و محمدعلی میرزا را «پسرام الخاقان» میخوانده.

میرزا داود خان یکی از پیشروان آزادیخواهی شمرده میشد ولی ما داستانی که انگیزه این اندازه دشمنی محمدعلی میرزا باشد نمیدانیم. از آنسوی می‌بینیم چون پس از بمباران مجلس این را گرفتند و در باغشاه در زیر زنجیر می‌زیست باو کیفری بیشتر از دیگران داده نمیشد.

در باره دو تن از هشت تن سخنان گوناگون در میانست. در کتاب آبی تقی‌زاده و مستشارالدوله را می‌شمارد، لیکن خود مستشارالدوله آنرا بر است نمیدارد. و ما نیز انگیزه‌ای نمی‌بینیم. کسانی هم نام حاجی میرزا ابراهیم آقا را برده‌اند. ولی ما آنرا نیز بی انگیزه می‌شماریم. مستر براون، ظهیرالسلطان و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی و حاجی میرزا علی محمد برادر را نام می‌برد. لیکن بی گمان دروغست. پس از بمباران مجلس که کسانی از آزادیخواهان از ایران بیرون رفتند برخی از ایشان پایشان بلندن رسیده و مستر براون را دیده‌اند، و چون مستر براون پرسشهایی درباره پیشامدهای ایران میکرد اینان فرصت شماره‌ده‌اند که هر یکی دروغهایی بسود خود سازند و باو باز گویند. یکی از آنان ظهیرالسلطان بوده که یکداستان سراپا دروغی در باره بردنش بی‌باغشاه و فرمان دادن شاه بکشتنش ساخته و ببراون گفته. دیگری حاجی میرزا یحیی بوده که خود و برادرش را در آن هشت تن جا داده. از اینگونه دروغها در استانبول نیز پراکنده شده بوده. یک تن شیخ مرتضی نامی که اکنون در تهران است با ریسمانی گردن خود را کبود گردانیده و در استانبول می‌گفته مرا بی‌باغشاه بردند و ریسمان برگردنم

انداختند که خفه ام گردانند. ولی فلان پیشامدی نگزاشت و رهایم کردند. این را مایه نازش برای خود می‌شمارده است.

اگر بجای اینها، یکی از آن دو سلطان العلماء مدیر روح القدس و دیگری قاضی ارداقی را شماردندی بر استی نزدیکتر بودی، زیرا خواست محمدعلی میرزا آن کسانی می‌بود که گستاخانه رفتار میکردند و ما دیدیم که سلطان العلماء چه گستاخیهای نابجا مینمود. قاضی ارداقی اگر چه مرد بد زبانی نمی‌بود و سخن نمی‌پرداخت. ولی در دادگاه در کبفر دادن به صنیع حضرت و دیگران پافشاری بیشتر می‌نمود. ما خواهیم دید که این دو تن را که دستگیر کردند در باغشاه هر دو را نابود گردانیدند.

هر چه هست مجلس باین در خواست محمدعلی میرزا کردن نگزاشت و خود نتوانستی گزارد. بودند برخی نمایندگان پستنهاده که میگفتند: بهتر است این چند تن را بگیریم و بسپاریم و بکشاکش پایان دهیم. بهبهانی پاسخ داد و گفت: ما اگر این درخواست در باره را بپذیریم هر زمان درخواست دیگری خواهند کرد. این بود پایداری نمودند. بویژه که در این روزها آواز تبریز و دیگر شهرها برخاسته و بیای پی تلگرافها به مجلس و دیگران میرسید و این مایه پشت گرمی و استواری مجلس میگردد.

چنانکه گفتیم تبریز و دیگر شهرها تا چند روزی از پیشامد **خروش تبریز** آگاهی نداشتند. در تبریز تا دوشنبه هیجدهم خرداد (۱ جمادی الاولی) هیچگونه آگاهی نمی‌بود. در این روز رییس انجمن ایالتی بتلگرافخانه رفته میخواست با نمایندگان انجمن اردبیل در پای تلگراف گفتگو کند و در آنجا دانست که سیمها کار نمی‌کند. در این میان مخبر السلطنه رسیده او نیز میخواست با تهران درباره پیشامد بیله سوار گفتگو کند. و باو هم پاسخ دادند تلگراف کار نمیکند. کسی را بتلگرافخانه کمپانی فرستادند از آنجا هم این پاسخ را شنیدند دانستند شورش بزرگی در تهران رخ داده. رییس تلگراف این اندازه میدانست که شاه با دسته‌ای از سوار و قزاق از تهران بیرون رفته در آنجا لشکر گاه زده. این دانش خود بیم را بیشتر میگرددانید.

فردا بامدادان انجمن برپا گردیده در پیرامون پیشامد گفتگو آغاز یافت. شیخ سلیم گفت: کنون شاه یکتن از توده بشمار است، و چون قانون را شکسته باید کیفرش داد. دیگری که دلبری باندازه او نمیداشت گفت: امروز جای این سخن نیست. برای آگاهی یافتن از تهران راهی می‌جستند. یکی گفت: کسی را بپاکو فرستیم از آنجا از رشت آگاهی روشنی بدست آورد. دیگری گفت: یکی را بقزوین روانه سازیم. . . در این گفتگو می‌بودند که ناگهان رییس تلگراف از در آمده، تلگراف شاه را که برای مخبر السلطنه فرستاه بود، (همان راه نجات) که یاد کرده‌ایم) آورد.

نمایندگان چگونگی رادانسته از اینکه سیمها بکار افتاده فرصت یافته بتلگرافخانه

شناختند، که نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه تهران خواهند و بگفتگو پردازند ولی نمایندگان در تهران چگونه یارستندی بتلگرافخانه آیند. از آنسوی چون آگاهی در شهر پراکنده گردید آزادبخوانان بشور و خروش بزرگی برخاستند. تبریز را روز آزمایش فرا رسیده بود. تبریزیان از روز نخست خود را نگهدار و پشتیبان مشروطه نامیدند و کنون می بایست بکار پردازند. آنروزکه نمایندگان آذربایجان از این شهر روانه می گردیدند در میانه پیمان بندی رخداد. آنان بگردن گرفتند که بروند و در تهران بنگهداری مجلس و مشروطه کوشند و اینان بگردن گرفتند که باداراک و جان، تا باز پسین چکه خون خود، در نگهداری آنان پافشارند. کنون اگر چه آنان چنانکه بایستی نکردند ولی اینان نبایستی از سخن خود باز گردند. نبایستی پیمان خود را بشکنند. اگر چه دو تبرگی در شهر افتاده بیم جنگ درونی میرفت، ولی این دستاویز پیمان شکنی با نمایندگان نتوانستی بود.

تبریز چنانکه پیمان نهاده بود بالای مردانگی افراشت. همان روز علمای آزادخواه تلگرافی بشاه فرستاده در آن چنین نوشتند: « صدمه ای که از این مخالفتها خدا نکرده ملحوظست جزء اعظم متوجه بخانواده سلطنت است. »

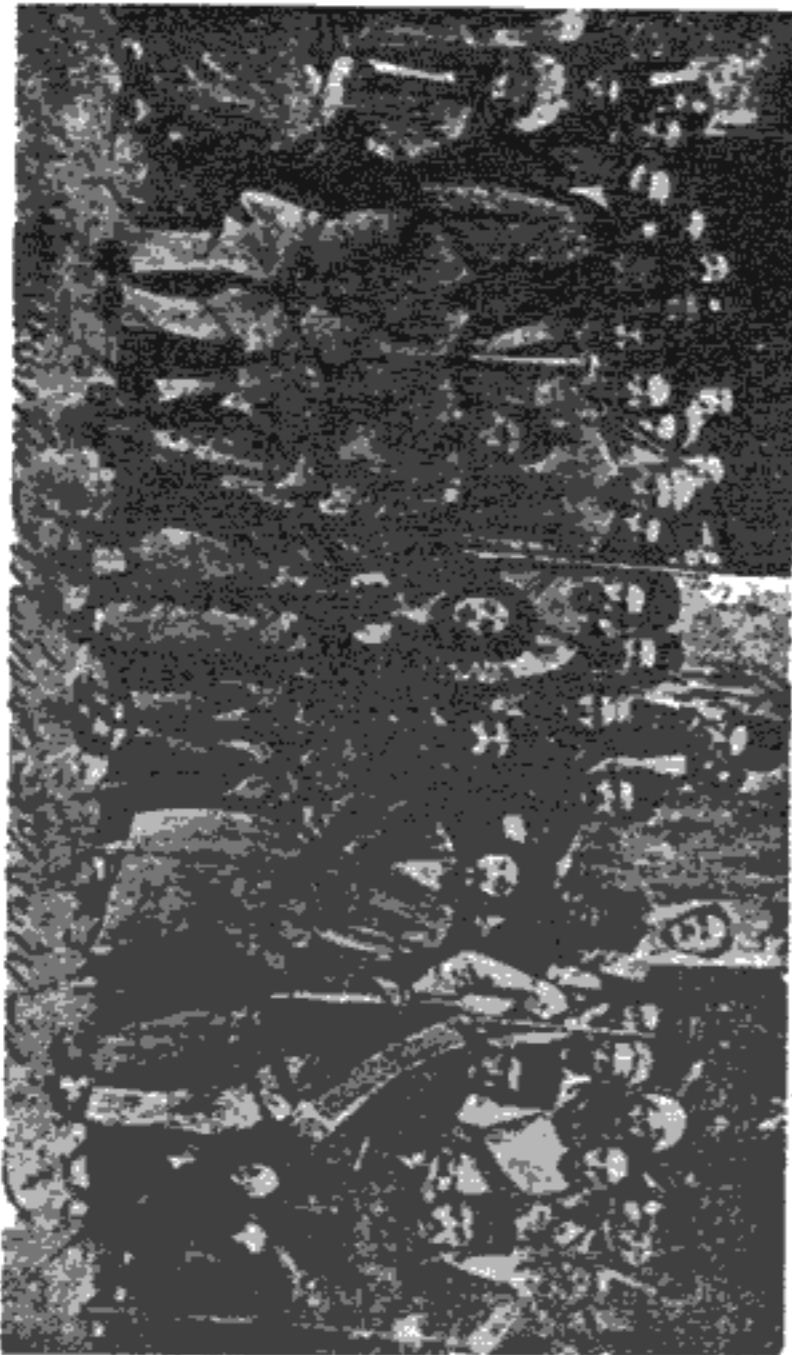
تبریزیان درون کار را نمیدانستند، و از اینکه سفارت روس پنا دُرکار میدارد و نقشه پادست لیاخوف روانیده خواهد شد آگاه نمی بودند. بلکه ناشایستگی مجلس و نمایندگان خود را نیز نمیدانستند. از اینرو باز به اندیشه چند ماه پیش افتاده، چاره را بیزاری از پادشاهی محمدعلیمیرزا شماره، فردا چهارشنبه بیستم خرداد (۱۰ جمادی الاولی) تلگراف پایین را بانجمنهای شیراز و خراسان و اسپهان و کرمان فرستادند:

« رفتار و حرکات مخالفانه و خائنانه این شخص خائن دولت و ملت و وطن مسبوق »  
 « شده بلادرتك با اقدامات مادی و معنوی مؤثره قیام نمایند که دارالشوری و مبعوثین محترم »  
 « ملت در خطر مهاجمات خائنین موقع غیرت و فطرت است که از برکت يك قوه متحده ملی »  
 « عموم ملت ایران را از شر و فساد خائنین مستخلص نموده و بسعادت ابدی نائل شویم »  
 « انجمن ایالتی آذربایجان »

این تلگراف نتیجه آنرا داد که از همه شهرها آواز بیزاری از پادشاهی محمدعلیمیرزا برخاست، و چنانکه خواهیم دید تلگرافها در میان شهرها بآمد و رفت آغازید. رشت پیش از تبریز آگاهی یافته بخروش برخاسته بود و این زمان کارهای خود را آگاهی می داد.

فردا پنجشنبه شورش در شهر بیشتر گردید، و چون سردستانان تلگرافخانه را نشیمن گرفته بودند مجاهدان دسته دسته بانجا می آمدند و می رفتند. از تهران پاسخی که می بیوسیدند نرسید. نمایندگان از آمدن بتلگرافخانه ترسیده آمرزش طلبیدند. امروز انجمن تلگراف پایین را بنجف برای علما فرستاد:

« شاه نقض قسم قرآن مجید و مخالفت مجلس در صدد تخریب اساس مقدس مشروطیت »  
 « ملت آذربایجان باتقدیه جان و مال در مذاقه حاضر و منتظر امر مبارک آقایان هستیم »  
 « انجمن ایالتی آذربایجان »  
 از قزوین رئیس المجاهدین بتلگرافخانه آمده آگاهیها می فرستاد. بدستیاری او تلگراف پایین را برای سرکردگان آذربایجانی در تهران فرستادند:



پ ۱۸۵

این بیکره نشان میدهد بکنسته از سران اسلامیه را ( همان کسانیکه در بیکره ۱۸۰ سرپا ایستاده بودند )

« از تلگرافخانه قزوین بنوسط رئیس المجاهدین بموم سوار و صاحبمنصبان ،  
 « کشیکخانه آذربایجان حاضرین اردوی تهران بموجب این تلگراف بهمه آن برادران ،  
 « دینی و وطنی اعلام و اخطار میشود بر تمام ملت غیور آذربایجان ثابت و محقق شده است ،  
 « شاه بنای مخالفت و عصیان را که با اساس مقدس مشروطیت و دارالشورای کبری گذاشته ،  
 « باتکا و اطمینان شماها می کند توضیحاً و صراحتاً می نویسیم که اگر بمجرد وصول این ،  
 « تلگراف بدارالشورای کبری ملتجی و تلگراف بانسانه گرفته مخایره نمودید قیها والا ،  
 « بدانید که معامله يك خاین ملت و وطن در آذربایجان باخانه و کسان شماها شده بهیچ چیز ،  
 « شماها ابقا نخواهد شد البته این ننگ ملی را که باعقاب شماها نیز متوجه خواهد شد از ،  
 « خود بردارید . انجمن ایالتی آذربایجان »

دانسته نیست این تلگراف بسرکردگان رسیده . اگر هم رسیده نتیجه ای از آن  
 پدیدار نگردیده . چنانکه گفتیم این بار بسرکردگان آذربایجانی پروای چندان نمی -  
 نمودند ، ورشته بیش از همه در دست قزاقان می بود .

تبریز بيك شور و خروش ژرفی پرداخته میخواست با نیروهایی که اندوخته بود ،  
 و با همه توانایی خود بدارالشوری یاری کند . ولی دوری از تهران ، و نا آگاهی از  
 چگونگی کارها ، و پس از همه تنها بودن ، کوششهای او را بی نتیجه می گردانید . بازمانده  
 خروش تبریز را خواهیم نوشت باید در اینجا بشهرهای دیگر پرداخته نمایشهای بیپای  
 آنها را باز نماییم ، و برخی از کارهای دارالشوری را بنویسیم :

تلگرافی که انجمن ایالتی در باره بیزاری از پادشاهی محمد -  
**شورش شهرها** یا **علیمیرزا فرستاد** ، چنانکه گفتیم ، همه شهرها را با آواز در آورد ،  
**نمایشهای بیبا** و از همدان و اسپهان و شیراز و رشت و کرمانشاهان و استرآباد و  
 عراق و زنجان و دیگر جاها ، تلگرافها به تبریز و تهران یا بشهر -  
 های دیگر رسیدن گرفت . این شهرها که هیچگونه آمادگی نمیداشتند ، و از آزادخواهی  
 یا مشروطه طلبی جز هابیهی راه انداختن و تلگراف بابتجا و آنجا فرستادن را نیاموخته  
 بودند ، (و چنانکه خواهیم دید جزا ز رشت ، بازمانده کمترین ایستادگی از خود ننمودند)  
 باز بکار افتاده تلگرافهای لاف آمیز فرستادند و نوید های دروغی دادند . بیش از همه ،  
 اسپهان جلف کاری می نمود . اینها نه تنها بیزاری از پادشاهی محمد علیمیرزا می نمودند  
 و برداشته شدن او را میخواستند و اسپهان پیش افتاده نایب السلطنه نیز (گویا ظل السلطان  
 را) پیشنهاد می کرد ، در رویه کاری اندازه نشناخته نوید فرستادن نیرو بیاری دارالشوری  
 می دادند ، و اسپهان سخن از فرستادن پنجاه هزار تن می راند . در اینمیان ظل السلطان  
 نیز همبازی نموده تلگرافها می فرستاد . ما برای نمونه بگرفته از آن تلگرافها را  
 در اینجا می آوریم :

از شیراز به تبریز ( ۲۲ خرداد ) :

« خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت توفیقاتهم ، تلگراف مبنی بر نقض ،  
 « عهد و خلاف قسم محمد علیمیرزا رسید خیلی غریب است که ملت نجیب ایران با این ،  
 « خلافهای متواتره و متکثره که هر روز ملاحظه می نماید باز آنرا بسلطنت شناخته بودند ،  
 « ملت فارس که بالغ بر چهار کور است از اتراک و اعراب و عموم رعایا با ملت آذربایجان ،  
 « هم رأی و عقیده است چون اهالی آذربایجان در اینگونه موارد پیشقدم بود ، اند و بهر ،  
 « طریقی دستور العمل بدهند از جان و مال بهیچوجه مضایقه ندارند (از دوست يك اشارت ،  
 « از ما بسردوبدن ) »

« اردویی مرکب از بیست هزار نفر قشقای اعزاب و سایر ایلات مستعد حرکت طهران ،  
 هستند در حفظ حقوق مجلس مقدس و اساس مشروطیت از بذل جان و مال خودداری نخواهند ،  
 « داشت و انجمن ایالتی فارس و عموم ملت ) »

از اسپهان به تبریز ( ۲۲ خرداد ) :

« خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت برکاتهم بمجرد استماع خبر وحشت اثر مخالفت ،  
 « محمد علیمیرزای خاین با مجلس مقدس دارالشورای کبری شیداالله ارکانه انجمن ولایتی ،  
 « و سایر انجمنهای ملی و عموم ملت در هیجان کلیه ادارات دولتی را تعطیل رؤسای آنها ،  
 « توقیف قولا واحداً به آواز بلند با شماها هم آواز من بعد ممکن نیست این شخص خاین ،  
 « هواپرست که لیاقت هیچ کاری را ندارد چه رسد بسلطنت مملکت اسلامی او را بسلطنت ببندیم ،  
 « از حالا ببعد تعیین سلطان از طرف پارلمان باشد تلگرافات متعدده بمرکز لازمه مخایره ،  
 « نموده ایم . (انجمن ولایتی اصفهان )

از شیراز به تبریز و دیگر جاها ( ۲۴ خرداد ) :

« بموم ایالات و ولایات ممالک محروسه ایران اخبار می شود که این خیانت ظاهری ،  
 « و سعی در خرابی مملکت محمد علی میرزارا (جز) بجنون نمیتوان حمل کرد چنانکه عقلای ،  
 « مملکت حکم بجنون خمری او کرده اند . در اینحال استدعای خلع این مجنون خاین و معرفی ،  
 « شاهنشاه جدید از مجلس مقدس شده است ملت سلحشور از اطراف از سواره و پیاده مجتمع ،  
 « برای حرکت بدار الخلافه شده اند عنقریب بالغ بر پنجاه هزار نفر خواهد شد ساعت بساعت ،  
 « سواره و پیاده از اطراف می رسد . »

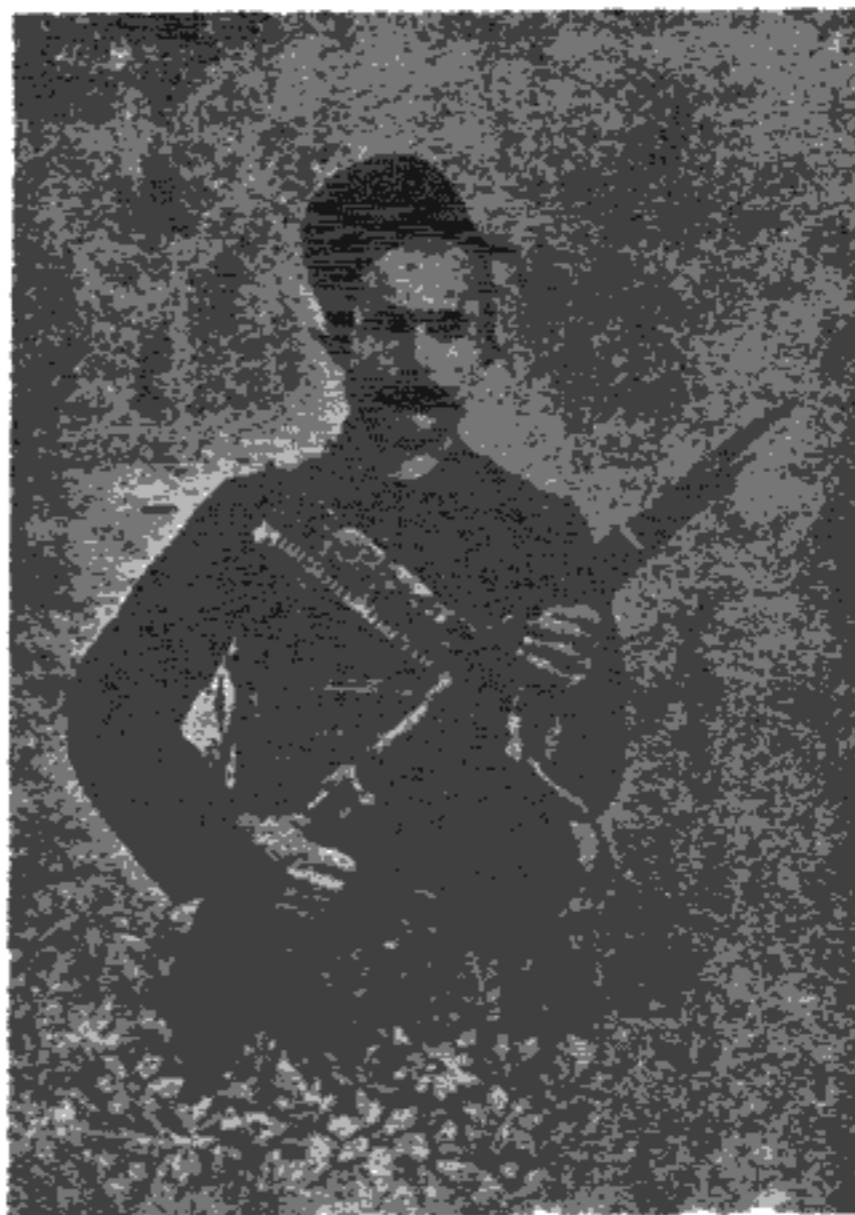
« از طرف عموم ملت (انجمن ایالتی فارس) ،

از رشت بکرمانشاه :

« انجمن ولایتی اساس مشروطیت از کارشکنی محمد علیمیرزا در تزلزل دارالشوری ،  
 « دچار نفوذ استبداد است عموم ملت در اجسرای نیات مقدس دارالشوری حاضر مجاهین ،  
 « با تمام قوا مصمم عزیمت بتهران بسایر انجمنها اطلاع دهید . «مجاهدین»

از اسپهان بکرمانشاهان

« انجمن ملی کرمانشاه ما نایب السلطنه را معین کردیم چهارده ولایت امضا نمودند »  
 « فقط کرمانشاه باقی ماند فوراً جواب (انجمن ملی اصفهان) »  
 از شیراز به تبریز (۲۲ خرداد)  
 « در جواب با کمال امتنان زحمت می‌دهم از این تلگراف نهایت امتنان حاصل شد. »  
 « در راه ملت پرستی همه قسم امتحان داده‌ام امتحان فرزند هم لازم بود که خوب به »  
 « برادران عزیزم مکشوف شود و مفاخرت مینمایم و هیچ وجه تکرانی نیست بلکه : سر »



پ ۱۸۶  
 باقر خان

« وپس که نه در راه عزیزان بود بارگرائیست ... (ظل السلطان) »  
 از شیراز به ...

« در همراهی ملت و خلاص علاءالدوله و جلال‌الدوله اگر مسامحه شود نه خسرو »  
 « بماند نه خسرو پرست (ظل السلطان) »

می‌توان گفت که بیش از پانصد تلگراف از اینگونه در میان آمد و شد میکرد. از همه شگفت‌تر تلگراف‌یست که رحیمخان بدارالشوری فرستاده و من در پایین می‌آورم.  
 از اهر بتهران (۲۳ خرداد) :

« توسط وکلای محترم آذربایجان حضور مبارک مجلس شورای ملی شیدااللهارکانه »  
 « این خادم وطن امروز در اردوی اهر هزار نفر سوار مسلح و هفتصد نفر سرباز برای »  
 « انتظام امور قرجه داغ و مشکین وارد بیل حاضر نموده چون بعضی اخبار راجع بحرکت »  
 « مستبدین بر خلاف مشروطیت شنیده میشود برخود لازم دانسته که باین چند کلمه »  
 جسارت نمایم .

« سر که نه در راه عزیزان بود بارگرائیست کشیدن بدوش »

« حمد میکنم خالق را امروز به این ذره بیمقدار توانایی کرم فرموده بمحض »  
 « اشارت از طرف ملت خود در مدت سه روز اقل سه هزار نفر سوار جنگ دیده و غالب با »  
 « تفنگ پنج تیر حاضر نموده تماماً جز برای ربودن گوی نیکنامی و شرف ملت خواهی »  
 « آرزویی ندارد از فضل الهی میتوانم علاوه از مصارف این عده سوار هم بر حسب لزوم در این »  
 « موقع تحمل مخارج دو هزار پیاده تفنگچی را نموده و کمک بملت مظلوم خود نمایم . »  
 « همین قدر عرض میکنم (گوش بر حکم و دیده بر فرمان) منتظرم و تا آخرین نفس که در خود »  
 « و بازماندگانم باشد در او امر مقدسه و کلای دارالشورای ملی گوش نهایت آرزو دارد هم ندای »  
 « غیبی مژده رساند (رحیم بیا) خادم همان هستم که از تهران به تبریز چهار روزه آمدم »  
 « حالا از دوست يك اشارت از من بسردویدن . »

« (رحیم چلبیانلو سردار نصرت) »

این تلگرافها که بیشترش جز لاف و فریب نمیبود در تهران ارج می‌گزاردند ، و باین نمایشهای بیجا مینازیدند . با این حال تلگرافها را در مجلس نمیخواندند و بهیچیکي پاسخ نمیدادند. آن بیزاری که تبریز و دیگر شهرها از پادشاهی محمد علی میرزا مینمودند کمترین پادآوازی در مجلس نیافت. نمایندگان همچنان

بی‌بروایی مجلس  
 در برابر این  
 درخواستها

روز می‌گزاردند ، و چون پیش از آنکه محمد علی میرزا بی‌باغ شاه رود و این کشاکش آغاز یابد کمیسیون بنام رفیع‌الختلاف، برپا گردانیده بودند که مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و غیرالدوله و دیگران بمجلس می‌آمدند، و از اینسوی مستشارالدوله و ممتازالدوله و دیگران یا آنان می‌نشستند و گفتگوها می‌کردند ، در اینهنگام نیز امید بیشتر مجلس بآن گفتگوها

می بود ، و از میانجیگری مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و مانندگان ایشان که جر سود خود در بند هیچی نمی بودند و هر دو سو را فریب می دادند ، نتیجه می بیوسید . يك کشور بزرگی رشته خود را بدست آنان داده بود و آنان رشته خود را بدست این رویه کاران می سپاردند .

اگر راستی را خواهیم در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی بچند دسته می بودند : یکدسته دل از مجلس و مشروطه کننده ، و اینان نه تنها کاری انجام نمیدادند کارشکنی نیز می نمودند . همینانند که پس از برافتادن مجلس از شاه نه تنها گزند نمی دیدند نوازش و پاداش نیز یافتند . یکدسته اگر هم با دربار بستگی نمیداشتند خود کسان بیرنگی می بودند و مشروطه و خود گامگی را با یکدیگر می دیدند و ناگزیر در این هنگام خود را بکنار می گرفتند . یکدسته مشروطه را می خواستند ولی جان خود را بیشتر دوست میداشتند و در این هنگام تا می توانستند کناره جویی نشان میدادند . چندتنی نیز از دست بیگانگان میبودند که در هر پیشامدی جز پیروی از دستور آنان نمی نمودند . يك نیم بیشتر نمایندگان از اینگونه می بودند که در خور هیچ امیدی نمی بودند .

تنها یکدسته اندکی از جان و دل مشروطه را میخواستند و اینان نیز سر رشته را کم کرده نمیدانستند چه کنند ، بویژه که با آن دسته های دیگر در آمیخته در اندیشه و کوشش جدا سر و آزاد نمی بودند .

يك نمونه ای از حال نمایندگان رفتار حاجی میرزا آقا فرشی بود که در همان روزها بعنوان اینکه « امورات شخصی اینجانب در تبریز مختل است » از مجلس « مرخصی » طلبید ، و چون برخی نمایندگان پیشامد را یادآوری کرده ناخرسندی مینمودند در پاسخ گفت : « تا این انقلاباتست نخواهم رفت » . لیکن همینکه « مرخصی » داده شد بیدرنگ روانه آذربایجان گردید که هنگامیکه بمباران رخ میداد او در راه می بود ، و چون به تبریز رسید در این شهر نیز نمانده بیدرنگ روانه جلفا گردیده که از آنرا « بارو پاشا » و چون نماینده مجلس شمرده میشد حسینخان باغبان با چند تن تفنگچی تاجلفا همراهش رفتند .

اگر نيك نکریم مجلس هنوز هم گمان نمی برد که محمد علی میرزادست بتوب و تفنگ خواهد زد و چون همیشه با نماینده فرستادن و « لایحه » نوشتن کار خود را پیش برده بود این بار نیز جز در آن اندیشه نمی بود ، چنانکه در همین روزها به نوشتن يك « لایحه » ( گویا باخامه مستشارالدوله ) کوشیده می شد که بنام رنجیدگی از قانونشکنی های شاه و خرده گیری بر رفتار او به دربار فرستند . چون تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها مایه دلگرمیش گردیده بود در « لایحه » تا اندازه ای زبان تند بکار می برد .

بهر حال از روز شنبه بیست و سوم خرداد ( ۱۳ جمادی الاولی ) چون روز های سوگواری میبود ، سه روز بازارهای تهران را بستند . ولی آرامش برپا میبود و قزاقان

همچنان در شهر میگردیدند و افزار جنگ از مردم می گرفتند . در همان روزها توپهای قزاقخانه را نیز بیرون آورده بباغشاه فرستادند ، و از « ذخیره » تفنگ و فشنگ و رخت سربازان و سواران بخشیدند . روز دوشنبه میرزا سلیمان خان ربیس « انجمن برادران دروازه قزوین » را که مستوفی لشکر و دستیار وزیر جنگ نیز می بود ، دستگیر کرده



ب ۱۸۷

این پیکره نشان میدهد سید عبدالرزاق را که یکی از آزادیخواهان خونگرم تهران می بود و در روز بمباران در جنگ یا در میان داشت و سپس باستانبول رفت ( این پیکره در بازگشت از تهران همراه مجاهدان گیلان برداشته شده و آنکه در پهلوش ایستاده دانی اوسید حسینخانست )



